

گردیک

میان باغ حرامست بی تو گردیدن
 چو که خار با تو مرا به که بی تو گلچیدن .
 سعدی .
 || منقسم شدن . منسحب شدن . مشتق شدن .
 و هشتر بهارده گونه است یکی پمانی دوم
 هندی ... و بار این انواع بدبکر انواع بگرد
 که گر همه یاد کنیم دراز گردد .
 (نوروزنامه) .
 || سرنگون شدن . سر از بر شدن .
 لعانه بفرزند من نیرتت
 بگرد ز تخت و سر آیدش بهت .
 فردوسی .
 و طایر اقبال تو مکنسور القاب و مقصوم الحناج
 از اوج مطامع هست در نشیب تا پائت مراد
 گردید . (مرزبان نامه) .
 || بیویدن . لغزیدن .
 چون بگرد پای او در پایدان
 آشکوخیمه بماند همچنان . رودکی .
 || روی آوردن . منوحه شدن .
 چنین گفت رسنم که گردان سپهر
 بینم تا بر که گردد بهر . فردوسی .
 خدایتالی ... بر خلق روی زمین واجب کرده
 که بدان دو قوه بیاید گردید و بدان راه
 راست از روی بدانت . (بیهقی) .
 نوسید تو تمام بدو گردد
 دانستی او تو واحد بکنا را .
 ناصر خسرو .
 || جسنجو کردن . تعحص کردن .
 یکی را پسر گمشد از راحله
 شبانکه بگردید در قافله . (بوسان) .
 || تصفح . ورق ورق زدن اوراق کتاب را .
 || این کلمه پانز کییات زیر آید بمعانی مختلف
 دهد . باز گردیدن . مراجعت کردن .
 برگشتن .
 و آن کارها مانده است و اندیشمند بودند
 که باز گردد مانده . (بیهقی) .
 که وی [آکنوناش] را بلج یرده آید ...
 تا سوی خوارزم باز گردد . (بیهقی) .
 که در پیداد کران پار کرد
 کرد سر برده این دار گرد . نظامی .
 هر که طلبکار اوست روی نتاید ز تنخ
 و آنکه هوادار اوست باز نگردد بپیر .
 سعدی .
 || منتهی شدن . اطمینان .
 بدو هفت کرد تمام و درست
 بدان باز گردد که بود از نصت .
 فردوسی .
 کفتم ... که چه میباید نیش گفت (مسعود)
 ... آنچه پراغ دل باز گردد . (بیهقی) .

|| بر گردیدن . اهراس . تجاوز . میل .
 من هم اول روز گفتم جان قلهای روی نو
 هر طهر روی نیست بر گردیدن از گفتار خوش .
 سعدی .
 || با هم بگردیدن . با یکدیگر جنگه کردن .
 گلاویز شدن . توهم این ساعت از لشکر
 خویش بیرون آئی تا با هم بگردیم تا دست
 که را بود .
 (اسکندرنامه نسخه سید نفیسی) .
 فردا مبعاد است که یائیم و هر دو لشکر بر آبر
 بایستند و من و تو هر دو با هم بگردیم تا
 خود بهت و دوست کرا مساهت کند .
 (اسکندرنامه نسخه سید نفیسی) .
 بیرون آئی تا من از میان لشکر بیرون آیم
 و هر دو با هم بگردیم .
 (اسکندرنامه نسخه سید نفیسی) .
 || گردیدن زبان . پازبان گردیدن . گردش
 زبان . سخن گفتن و مجازاً توانا بودن .
 بر سر گردیدن زبان . قادر سخن گفتن شدن .
 چو کوشیم که حال خود بگویم
 زبانم بر نگرید از نبوشه . بهاری .
 سخنوران و ستایشگران گیتی را
 همی نکرده جز بر مدیح خوابه زبان .
 فرخی .
 || دل گردیدن . متفر شدن . مکدر شدن
 و دیگران ... و حدیب عباسه ... بازبید را
 دل بگردید . پس و شیدمه را بفرمود گرفتین
 و جعفر را بکشت . (مجموع النوارین و النصی)
 || دقل گردیدن . گذشتن . خطود کردن .
 هر چه در سر نباشدش آن نیست
 هر چه در دل بگردش آن باد .
 مسعود سعد .
 گفته بردلم میگردد سکر این چندین هست
 را که تازه گشت بی زحی که رسید و یافته
 که بیای شد . فروری کنیم .
 (تاریخ بیهقی چاپ مرحوم ادیب ص ۲۸۴) .
 || سر گردیدن . گنج خوردن . گنج افشادن
 دلش نگیرد از این دشت و کوه و بیشه و رود
 سرش نگرید از این آب کند و کوره خر .
 عصری .
 سر همی گرددم و اشک دو چشم
 همه تن در میان در روز است .
 مسعود سعد .
 || از فرمان کسی گردیدن .
 سر بیچیدن . نافرمانی . روناختن .
 کسی گو بگرد ز فرمان ما
 بیچد دل از رأی و پیمان ما .
 فردوسی .
 || روزگار برگشتن . تحول و بجزر زمانه .
 بخت برگشتن .
 کس این کند که دیار و دیار بر گردد
 کند هر آینه چون روزگار بر گردد .
 سعدی .

|| گرد کسی و چیزی گردیدن . در اطراف
 آن گشتن .
 کسی کو نهی دل بپشتی گیا
 نگرده بگرد تو چون آسیا . نظامی .
 || منوجه و ملازم آن بودن .
 بگرد دروغ ایچگونه مگرد
 چو گردی بود بهت را روی زرد .
 فردوسی .
 گردیدنی . [گک د] . (من لیاقت) .
 مرکب از گردیدن + ی لیاقت لایق گردیدن .
 مناسب گشتن . رجوع بمعانی گردیدن شود .
 گردیدنه . [گک د] [ن مف] . گشته .
 رجوع بمعانی گردیدن شود .
 گردیز . [گک د] [ا ح] . نام قصبه و
 قلعه از نرین بر یک منزلی آن از سوی شرق
 و غرب آن چردیز است . گردیز یک منزلی
 مشرق نرین است . (تاریخ مشول تألیف
 اقبال ص ۶۲) . ولایتی بی نرینه و هند .
 (معجم البلدان) . (مراسد الاطلاق ص ۲۳۸) .
 گردیز . حمزه بن عبدالله الشاری کرد .
 (تاریخ سیستان ص ۲۴) .
 گردیزدی . [گک دی] [را منسوب] .
 نوعی بارجه برای البسه است .
 معر ز گرد یودی هفکن زیشواوت
 می رسم از نشستن بردامی نو گردی .
 (دیوان مولانا مقام قاری در وصف البه
 ص ۱۰۸) .
 گردیزدی : [گک د] [ص سیر] منسوب
 به گردیز . رجوع به گردیز شود .
 گردیزدی . [گک د] [ا ح] . رجوع به
 ابو سعید عبدالله بن ضحاک بن محمود در
 همین لقب نامه شود .
 گردیس . [گک د] [ا ح] . ردی از
 مردم افروغیا که پادشاهی رسید . رجوع به
 گردیوس شود .
 گردیک . [گک د] [ا ح] (۱) حواجر
 بهرام حویته است (تاریخ ایران در زمان
 ساسانیان) (ص ۳۴۸ و ۴۶۷) . رجوع
 به گردیه شود .
 گردیک . [گک د] [ا ح] . دهی است
 از دهستان مرگور بخش سلوانا شهر سلان
 رضایه واقع در ۲۰ هزار گزی جنوب خاوری
 سلوانا و ۲۰ هزار گزی باسرا از راه روزبوه
 رضایه هوای آن سرد و سالم است دارای
 ۱۷۴ تن سکنه است . آب آنجا آرسنه نامین
 میشود و محصول آن غلات و نوبون و شمل
 اهالی دراعت و گلگه داری و صنایع دستی
 آنان حاجیم نامی است و راه آن مار و راست .
 (فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۴) .

گردک [گد] (راج) دهی است از دهبان سکن آباد پیش حومه شهرستان حوی واقع در ۲۸ هزار گری شمال باختری حوی و هزار گری شمال شوشه سیه حشمه بحوی هوای آن سردسیر و سالم است دارای ۸۴۲ تن سکنه است آب آنجا از قنات و چشمه تأمین میشود. محصول آن غلات حبوبات و شمل اهالی زراعت و گله داری و صنایع دستی حاکم نامی است راه آن مال رو است در ۳ هزار گری جنوب حاوری حومه چشمه آب معدنی وجود دارد در دو محل بمصله ۴ هزار گری با گردک نالا و پائین مشهور است سکنه گردک پائین ۲۸۱ تن میباشد (۹- هکجج حراپایمی ایران ج ۲)

گردیس [گد] (راج) دهی است از بخش سازدوئیة شهرستان حرمب واقع در ۶۰۰۰ گری حاوری سازدوئیة و ۱۰۰۰ گری جنوب راه مال رو و نامت سازدوئیة که هسائی و سردسیر است ۵۰ تن سکنه دارد آب آن از چشمه و قنات آبی میشود محصول آن غلات و حبوبات و پناک و شمل اهالی زراعت و راه مال رو است (۱۰- هکجج حراپایمی هند ۸)

گردین [گد] (راج) ده کوچکی است از دهستان مسکون بخش حمان اردبیل استان سرخس واقع در ۲۴۰۰ گری شمال حاوری مسکون و ۴۰۰ گری سازدوئیة و کروک سگون حاوری ۲۰ تن سکنه است (۱۱- هکجج حراپایمی هند ۸)

گردیوس [گدی] (راج) نام ده کابادوکی که چهار دوشم و پسران او را تربعت شاهه بودند (ایران باستان ص ۲۲۷۴) گره گردیوس مثلر استو آن حد بوده است که راه ای از زمان گردیوس نامشده و قد آن رکت ساده بود از گرههایی که ماهران بکی را روی و نگری زده و سد و کسی میوانسب امن گره تا زمانا گند عیب گری که بود که هر کس این گره ها را ناز کند آسیا از آن او خواهد وده با ایگه اسکندر داوطلب شد وای از ما کردن آنها عاجز ماند و ستر خود را کشیده رفته تا را برد و گند بناوب میگه ایهم سگ سوخ کشودن است این حدیه مرتب المثل سینه در مواردی که کسی مستانه طمع ولاسجان را حق کند وای رود بار دسی آن را از میان بردارد و گوید گره گردیوس را در (رجوع مال باستان ص ۱۲۸۴ شود)

گردیوم [گدی] (راج) (۲) نام شهر است در ریگی که سابقا متربادشاهی بوده است (ایران باستان ص ۱۱۸۱)

گردیة [گدی] (راج) (۳) نام حواجر بهرام جوئیة است و مریم دستر قصر که ساند شروه بود و گردیة حواجر بهرام جویی که زن او (حسرو دیوز) هر دورا میناس نشانند دارالملک (عازساعة امن الکلی ص ۱۰۸ حبابدن) و رجوع باقتال و حکم دهندا من ۱۰۸۰ شود

گردیپود [گدی] (راج) دهی است از دهستان شهر و ران بخش حومه سردسار مهاباد واقع در ۲۷ هزار و پانصد گری شمال مهاباد و ۲ هزار گری شمال حاوری شوشه مهاباد اربانکه هوای آن معتدل و مالروائی و دارای ۴۹۲ تن سکنه است آب آنجا از رودخانه مهاباد نامس میشود محصول آن غلات و حبوبات و بویون و حبوبات و شمل اهالی زراعت و گلهداری و صنایع دستی زبان حاکم نامی و راه آن مال رو است (۱۲- هکجج حراپایمی ایران ج ۲)

گورژ [گد] (ا) بهنوی ورد (۴) (اوساورد) (۵) پاره وله ۹۱۳۹۲۲ عرب آن ورد (۶) عشق باستان و حر (۷) که درعد (۱۳- ورد) و اشق ۹۰۶۰۰ بیروت ص ۱۱۲۷ کردی گورد (۸) و زاما ص ۳۰۹ ۲۶۰ ورد گره (ا- حاشیة زبان قاطع بصحیح گره ص) بود آب (رهان) گونال ولد باشد (هکجج اسدی) صود باشد و کرد کاواسار کوسد آن را که فریبون دانش (اوهی) ا- دوس سری من و پنهان کشید کرد و سازرت کعاده بهر توید و یوسکورد سری من و پنهان کشید کرد بی منی سرانکه به چاک بر اوسکورد به بره مرده در همه جامون بگردن کفناج بر حیل منجک کی گردن ریل در هکجج کراسا اهر آمه حاکم کجج گردی

اگر حرو آمد ایران در سید بهر کرد و ستر نام و دوسی بیج او در صبح او در را و کرد او و و او و کاب او و ناهاکجج مومو ری



بکی زخم شکسته سرهفته سوار کرد هفتاد من قله گشای تو کند منو جبری

هر کوسد آن سان را مگرد

ه شان رنگ ماند و ه مرو ه بر هصری

شیر فلک از بهیست گورد

خون گاودمن حمان میسم حافظی

گرد او در قلعة المرر ولزان افکنده

چرا او در قله افلاک نقصان آورد

حافظی

ه شب معرفه اکنون نمانت است برا

در گرد حام اربان و بیج رسم دان مری

ه بیج اربان در جان دش

مراوردا مکنی کرد مرگردش اسدی

شب مارو شریک دوزر من

که آمد بر گرزو شمشیر من اسدی

گرد با خود ارمنا پناک و سندان حکاک

مکورد (برخه نسبی ص ۱۶۱)

|| گناه او فصیح هم ه که آب باسن ز باشد (رهان)

|| دسته هاون (رهان) (احصی آرا)

|| حصان خوب (رهان)

گورژ [ر] زبان نابست (۹) (راج) - بنام فرانسوی مولود دوریوس (۱۲۲۰ ۱۸۰۰) (سون ولوار) (۱۰) وی پدر صاحب نسخه های حصار وادی و حصار اختتام مهارت داشت آثار عدله او هزارسد از نبرد هکجج (۱۹) است پندی (۱۲) سر سبه شده (۱۳) برنده مره (۱۴) سوی شکسته (۱۵) مهر مرید (۱۶) و عره

گورژالدین خلیل [گدی] (راج) دهی است از دهستان داسوی بخش سوادکوه شهرستان شاهی واقع در ۲۲ هزار گری جنوب مل سده و سه هزار گری استگا، سرخ آباد دهنده است کوهستانی و سردسیر دارای ۱۸۰ تن سکنه است آب آنجا از چشمه نامس میشود و محصول آن غلات صیغی و اسباب شمل اهالی زراعت و گله داری راه آن مال رو است (۱۳- اورد هکجج حراپایمی ایران ج ۲)

گورژیان [گدی] (ا) (ب) گرد دار داد مله کرد

سو میلاد ناآرس و زبان

حوار و ز است امکان کور زبان و دوسی

گورژ مراد [گدی] (ب) (ب) فرقه حاکم که کرد سلامت با خود دارد (آستراج)

(۲) ولف در دهرت ساهام بر سکل Gurdie حد کرده است
 (۱) Gordros (۲) Gorduan (۳) Vazr (۴) Vazra (۵) Vazr (۶) Vāpa (۷) Vāpa (۸) Gūrz (۹) Cheuze (۱۰) Baptuzet
 (۱۰) (Saône et-Loune) (۱۱) L'Accu due de vilage (۱۲) La Malédiction l'aternelle
 (۱۳) Le fils puni (۱۴) L' Oiseau mort (۱۵) La Croche cassée (۱۶) La Piété filiale.

فهرست مجلدات چاپ شده لغت نامه دهخدا

شماره مسلسل	حروف الفبا	شماره حرف	حروف		تعداد صفحه	تاریخ چاپ		شماره
			از	تا		ماه	سال	
۱	الف	۱	آ	ایومند	۵۰۲	—	۱۳۲۵	۱۷۰
۲	الف	۲	ایومند	اثبات	۵۰۰	—	۱۳۲۵	۱۷۰
۳	الف	۳	اثبات	اختیار	۵۰۰	—	۱۳۲۶	۱۷۰
۴	ث	۱	ث	یب (کامل)	۵۷	—	۱۳۲۶	۵۰
۵	ظ	۱	ظ	طیتی (کامل)	۳۴	—	۱۳۲۶	۳۰
۶	الف	۴	اختیار	اژدها	۵۰۰	—	۱۳۲۸	۱۷۰
۷	ب	۱	ب	پلانه	۴۰۲	—	۱۳۲۸	۱۴۰
۸	د	۱	د	ذیونوسیوس (کامل)	۲۰۶	—	۱۳۲۹	۱۱۰
۹	ن	۱	ن	ضمیم (کامل)	۹۳	—	۱۳۲۹	۷۰
۱۰	اژدها	۵	اژدها	اسحاق	۲۵۲	—	۱۳۳۰	۱۲۰
۱۱	اسحاق	۶	اسحاق	اسکندار	۹۶	—	۱۳۳۰	۸۰
۱۲	پلانه	۲	پلانه	پوده کباب	۱۰۰	—	۱۳۳۰	۸۰
۱۳	ح	۱	ح	حاصل	۱۰۰	—	۱۳۳۰	۸۰
۱۴	ل	۱	ل	لب	۱۰۰	—	۱۳۳۱	۸۰
۱۵	اسکندار	۷	اسکندار	اسماعیل	۱۵۵	—	۱۳۳۲	۱۲۰
۱۶	ژ	۱	ژ	ژولانوا (کامل)	۵۹	—	۱۳۳۲	۵۰
۱۷	لب	۲	لب	لشه	۱۰۰	—	۱۳۳۲	۸۰
۱۸	حاصل	۲	حاصل	حب النمل	۱۰۰	—	۱۳۳۲	۸۰
۱۹	اسماعیل	۸	اسماعیل	اسید	۹۰۰	—	۱۳۳۲	۸۰
۲۰	ص	۱	ص	صالح بن نصر	۱۰۰	—	۱۳۳۴	۸۰
۲۱	لشه لزور	۳	لشه لزور	لنگ بستن	۱۰۰	—	۱۳۳۴	۸۰
۲۲	لنگ بند	۴	لنگ بند	لینده (کامل)	۱۱۳	—	۱۳۳۴	۹۰
۲۳	ط	۱	ط	ظاهر زاده	۱۰۰	خرداد	۱۳۳۵	۸۰
۲۴	حب النبل	۳	حب النبل	حجاج	۱۰۰	تبر	۱۳۳۵	۸۰
۲۵	پوده کباب	۳	پوده کباب	بی	۱۰۰	امرداد	۱۳۳۵	۸۰
۲۶	صالح بن نصر	۲	صالح بن نصر	سرفه	۱۰۰	شهریزور	۱۳۳۵	۸۰
۲۷	غ	۱	غ	غیب	۱۰۰	آبان	۱۳۳۵	۸۰
۲۸	ت	۱	ت	تاجور	۱۰۰	آذر	۱۳۳۵	۸۰
۲۹	ظاهر زاده	۲	ظاهر زاده	طرب نایینی	۱۰۰	دی	۱۳۳۵	۸۰
۳۰	ک	۱	ک	گیر باس	۱۰۰	اسفند	۱۳۳۵	۸۰
۳۱	س	۱	س	بابک	۱۰۰	خرداد	۱۳۳۶	۸۰
۳۲	سرفه	۳	سرفه	صلاته	۱۰۰	تبر	۱۳۳۶	۸۰
۳۳	طرب نایینی	۳	طرب نایینی	طاسسات	۱۰۰	شهریزور	۱۳۳۶	۸۰
۳۴	ک	۱	ک	کاج دشت پشت	۱۰۰	مهر	۱۳۳۶	۸۰
۳۵	طاسسات	۴	طاسسات	طنهوج (کامل)	۱۰۴	آذر	۱۳۳۶	۸۰
۳۶	بابک	۲	بابک	باد	۱۰۰	اسفند	۱۳۳۶	۸۰
۳۷	تاجور	۲	تاجور	نازبان	۱۰۰	مهر	۱۳۳۷	۸۰
۳۸	بی	۴	بی	پسه گاه	۹۶	آبان	۱۳۳۷	۸۰
۳۹	حجاج بن یوسف	۴	حجاج بن یوسف	حدیث نفس	۱۰۰	آذر	۱۳۳۷	۸۰
۴۰	مطلعات	۱	—	—	۴۲۷	دی، بهمن، اسفند	۱۳۳۷	۲۴۰
۴۱	ح	۱	ح	جای کلمی	۱۰۰	فروردین	۱۳۳۸	۸۰
۴۲	اسید	۵	اسید	اسهی	۱۰۰	اردیبهشت	۱۳۳۸	۸۰
۴۳	گیر باس	۳	گیر باس	گزر بردار	۱۰۰	خرداد	۱۳۳۸	۸۰
جمع	۱۷ حرفی و مقدمه	—	—	—	۶۶۹۶	—	—	۴۰۰۰

Université de Téhéran
Faculté des Lettres
Institut Loghat - Nama

LOGHAT - NAMA

(Dictionnaire Encyclopédique)

Fondé par

ALÍ AKBAR DEHKHODÁ

(1879 - 1956)

Sous la direction de

Mohammad Mo'in

Professeur à la Faculté des Lettres
Université de Téhéran

Numéro de série 43

Lettre G, Fascicule 2.

Gobriâs - Gorz - bardâr

TEHERAN

Juln 1959

Imp. Dawlat Iran